

بسم الله الرحمن الرحيم

محيى الدين عربى رضوان الله عليه و متوكل عباسى لعنة الله عليه

نویسنده: حاج شیخ محمد حسن وکیلی

رمضان المبارک / ۱۴۳۷

تنبه:

یکی از شبهاتی که درباره محیی الدین عربی مکرر مطرح میشود اینست که چرا وی متوکل عباسی را که دشمن اهل بیت علیهم السلام بوده و نا صبی به شمار می آید از جمله اهل معنی و از جمله اقطابی که هم دارای خلافت ظاهریه و هم خلافت باطنیه بوده اند، شماره کرده است.

این کار محیی الدین نشان میدهد که وی نیز از دشمنان اهل بیت علیهم السلام است و بهره ای از معنویت و تقوا ندارد.

بررسی و نقد این شبهه:

قبل از پرداختن به بررسی این شبهه سزاوار است اصل عبارت محیی الدین را مرور کنیم.

اصل عبارت وی چنین است:

« لكن الأقطاب المصطلح على أن يكون لهم هذا الاسم مطلقاً من غير إضافة لا يكون منهم في الزمان إلا واحد وهو الغوث أيضاً وهو من المقرّبين وهو سيّد الجماعة في زمانه؛ و منهم من يكون ظاهر الحكم و يحوز الخلافة الظاهرة كما حاز الخلافة الباطنة من جهة المقام كأبي بكر و عمر و عثمان و علي و الحسن و [الحسين و] معاوية بن يزيد و عمر بن عبد العزيز و المتوكل؛ و منهم من له الخلافة الباطنة خاصّةً و لا حكم له في الظاهر كأحمد بن هارون الرشيد السبتي و كأبي يزيد البسطامي و أكثر الأقطاب لا حكم لهم في الظاهر» (الفتوحات المكية، ج ۱۱، ص ۲۷۵)

روشن است که وی در این عبارت متوکل را در کنار حضرت امیرالمؤمنین و حضرت امام حسن علیهما السلام و در کنار ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه بن يزيد و عمر بن عبدالعزیز جزء خوبان و مقربان عالم شمرده و دارای خلافت ظاهریه و باطنیه دانسته است.

در پاسخ به این اشکال بر محیی الدین احتمالات و اقوالی وجود دارد که سزاوار است هر یک را جداگانه بررسی نموده و در

پایان به بیان نکاتی پردازیم:

وجه اول: این عبارت تحریف شده است

اولین احتمال در پاسخ اشکال اینست که این عبارت جزء موارد تحریف در نسخه فتوحات باشد که در اصل چیز دیگری بوده و سپس تحریف گشته باشد. چنانکه عبد الوهاب شعرانی معتقد است که قسمتهای زیادی از فتوحات به تحریف مبتلا شده است.

بررسی

گرچه اصل وقوع تحریف در نسخ فتوحات مسلم است، اما در این مورد خاص این احتمال ضعیف است؛ چون این عبارت در نسخه دمشقی و نیز در نسخه یمن که با یک واسطه به نسخه اصل اول برمی گردد و هر دو توسط عثمان یحیی با کیفیت بسیار عالی به طبع رسیده و قابل اعتماد است موجود می باشد.

وجه دوم: این عبارت تقیه است.

وجه دوم این است این عبارت از روی تقیه صادر شده باشد. توضیح آنکه محیی الدین در خفقان بسیار شدید ضدشیعی زندگی می کرد، در دورانی که حاکمان ایوبی ده ها هزار شیعه را به جرم تشیع گردن زدند. و میدانیم که معاصرین محیی الدین در زمان خود وی او را متهم به تشیع نموده بودند؛ همانطور که ذهبی در میزان الاعتدال و ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان از قول برخی از علمای معاصر محیی الدین روایت می کنند که درباره وی می گفت: «إنه شیخ سوء شيعي كذاب»^۱

بنابراین چه بسا در آن دوره و با این شرایط يك بار نام آوردن از يك خليفه ناصبی به عنوان یکی از اولیای خدا در مجموعه ده ها جلد کتاب بتواند شبهه شیعی بودن محیی الدین را که در آن عصر به آن مبتلا بوده و در تاریخ وی بیان شد، برطرف کند و این امر در باب تقیه بسیار ممکن و متعارف است.

بررسی

این سخن خالی از وجه نبوده و احتمالی مقبول است؛ به طور کل در فضای تقیه رفتارهای افراد چندان قابل ارزیابی و نتیجه گیری نیست و هر عملکردی در راستای تأیید اهل باطل، میتواند ناشی از تقیه باشد. ولی با اینهمه این احتمال کمی دور از ذهن است و به ظاهر با آوردن نام ابوبکر و عمر و عثمان و امثال ایشان تقیه حاصل می شود و نیازی به بیش از آن نیست.

^۱. میزان الاعتدال: ج ۳، ص ۶۹۵ و لسان المیزان: ج ۵، ص ۳۱۴

وجه سوم: منظور از متوکل کسی غیر از خلیفه عباسی است.

منظور از متوکل کسی غیر از متوکل عباسی معروف باشد. مرحوم آیه الله حاج سید محمود امام جمعه زنجانی والد مرحوم آیه الله سید عزالدین زنجانی در حاشیه فتوحات خود این احتمال را طرح فرموده و در ذیل این عبارت مرقوم نموده اند:

«لا بد ان يكون المتوكل اسماً لرجل من اهل المقامات لا نعرفه و انقطعت آثاره و لم يقرع أسمعنا اسمه و وصفه و نعوذ بالله لو كان مراده من المتوكل المتوكل العباسي السكّير المقامر حليف التنبور رأس الشقاء و عنوان الرذالة الناصبي العدو المجاهر لأب الأئمة و خليل النبوة و ولي الأولياء و امام الأئمة صلوات الله عليه و علي ابنائه و زاد اللعين علي اشقياء بني امية و جمع بين أنحاء العداوة و المسخرة و كان يتفكه بما يخجل القلم عن ذكره.»^۳

اموری نیز این قول را تأیید می کند. مانند:

الف) محیی الدین در هیچ جا از فتوحات نامی از متوکل عباسی نبرده و از وی تجلیلی نمی کند. فقط در اواخر فتوحات حکایت ذو النون مصری را با وی نقل می نماید که اشاره ای به مدح متوکل عباسی ندارد.

ب) آنچه از مجموع مطالب محیی الدین مسلم است اینست که وی چه شیعه باشد و چه سنی از اصول مکتب سلوکی وی محبت به اهل بیت و لزوم احترام ایشان است. وی درباره همه سادات معتقد است که اگر کسی نسبت به ایشان ایثار نداشته باشد - چه رسد به محبت - ایمانش ناقص است و مبتلا به مکر الهی شده است. و لذا فارغ از هر حب و بغضی از جهت

^۲ ایشان از بزرگان صاحب نفس و دارای کرامات و طهارت و تقوی فوق العاده بودند. نمونه ای از کرامات ایشان در دستگیری از یکی از اشخاص اهل معصیت و اخبار از ضمیر و افعال او در رساله لب اللباب، ص ۸۹-۹۲ و مهر تابان، ص ۳۲۴-۳۲۶ آمده است.

^۳ مقدمه آیه الله سید عزالدین زنجانی بر اشعة اللمعات جامی، ص ۱۴، ط بوستان کتاب قم، ۱۳۸۳

^۴ [محبة آل بيت النبي من محبة النبي]

فإن النبي صلى الله عليه و سلم ما طلب منا عن أمر الله إلا المودة في القربى و فيه سر صلة الأرحام و من لم يقبل سؤال نبيه فيما سأله فيه مما هو قادر عليه بأي وجه يلقاه غداً أو يرجو شفاعته و هو ما أسعف نبيه صلى الله عليه و سلم فيما طلب منه من المودة في قرابته فكيف بأهل بيته فهم أخص القرابة ثم إنه جاء بلفظ المودة و هو الثبوت على المحبة فإنه من ثبت وده في أمر استصحبه في كل حال و إذا استصحبته المودة في كل حال لم يؤاخذ أهل البيت بما يظروا منهم في حقه مما له أن يطالبهم به فيتركه ترك محبة و يثارا لنفسه لا عليها

فلو صحت محبتك لله و لرسوله أحببت أهل بيت رسول الله صلى الله عليه و سلم و رأيت كل ما يصدر منهم في حقتك مما لا يوافق طبعك و لا غرضك إنه جمال تتنعم بوقوعه منهم فتعلم عند ذلك أن لك عناية عند الله الذي أحببتهم من أجله حيث ذكرك من يحبه و خطرت على باله و هم أهل بيت رسول الله صلى الله عليه و سلم فشكر الله تعالى على هذه النعمة فإنهم ذكروك بالسنة طاهرة بتطهير الله طهارة لم يبلغها علمك و إذا رأيتك على ضد هذه الحالة مع أهل البيت الذي أنت محتاج إليهم و لرسول الله صلى الله عليه و سلم حيث هداك الله به فكيف أتق أنا بودك الذي تزعم به أنك شديد الحب في و الرعاية لحقوقي أو لجانبي و أنت في حق أهل نبيك بهذه المثابة من الوقوع فيهم و الله ما ذاك إلا من نقص إيمانك و من مكر الله بك و استدرأجه إياك من حيث لا تعلم و صورة المکر أن تقول و تعتقد إنك في ذلك تدب عن دين الله و شرعه و تقول في طلب حقتك إنك ما طلبت إلا ما أباح الله لك طلبه و يندرج الذم في ذلك الطلب المشروع و البغض و المقت و يشارك نفسك على أهل البيت و أنت لا تشعر بذلك و الدواء الشافي من هذا الداء العضال أن لا ترى لنفسك معهم حقاً و تنزل عن حقتك لئلا يندرج في طلبه ما ذكرته لك (الفتوحات المكية، ج ۳، ص ؛ و رک: ج ۴ (از طبع چهار جلدی) ص ۱۳۹)

قواعد منطقی فهم متن نمی توان مراد او را بر شخصی چون متوکل عباسی ناصبی حمل نمود - مگر اینکه فرض کنیم تقیه می کرده یا اینکه به خصوصیات متوکل آگاه نبوده است که بیانش بعد از این خواهد آمد.

در همین عبارت می بینیم وی از بعد خلفاء ثلاثه و حضرت امیر المؤمنین و حضرت امام حسن و طبق نسخه ای حضرت امام حسین علیهم السلام و از بین مجموع خلفاء بنی امیه فقط به معاویه بن یزید و عمر بن عبد العزیز اشاره می کند که دو خلیفه ای هستند که در میان بنی امیه مشهور به محبت خاندان رسالت بوده و لااقل در ظاهر اهل عبادت و دوری از دنیا می باشند و به دیگر خلفای بنی امیه و بنی العباس اشاره ننموده است.

بررسی

این احتمال نیز احتمال قابل پذیرشی است. در تاریخ عده ای با نام متوکل هستند که حائز خلافت ظاهری می باشند و ممکن است مراد از عبارت محیی الدین باشند، از جمله این سه نفر:

اول عمر بن محمد (ابن الأفتس) المتوکل که آخرین پادشاه بنی الأفتس بوده و در اندلس یعنی محل تولد و نشوونمای محیی الدین حکومت نموده و در ۴۸۹ از دنیا رفته است .^۵

دوم احمد بن سلیمان الحسنی المتوکل از سادات یمنی که در خلال سالهای ۵۵۰ - ۵۶۶ (یعنی مصادف با دوران کودکی محیی الدین) در یمن حکومت می نموده است .^۶

^۵ . المتوکل ابن الأفتس (۴۸۹ - ۵۰۰ هـ / ۱۰۹۶ م) عمر (المتوکل) بن محمد (المظفر) ابن عبد الله بن محمد بن مسلمة، أبو حفص التجیبی: آخر ملوک بنی الأفتس أصحاب «بطلیوس» فی الأندلس. مات أبوه (سنة ۴۶۰ هـ) و هو عامل له فی یابرة (AROVE) فاستقل بها و بما حولها، و حلّ أخ له اسمه یحیی (المنصور) محل أبيه. و مات المنصور سنة ۴۷۳ عقیما، فانفرد «المتوکل» بالملك، و انتقل إلى عاصمة آبائه «بطلیوس» و كان أدیباً، شاعراً، له من أبهة السلطان فی بلده ما كان لمعاصره المعتمد ابن عباد فی إشبیلیة. قال ابن خلدون: كان المتوکل يعرف بساجة (و هي شجرة هندیة كالأبنوس أو أقل سواداً منه، لعله شبه بها لسمرته) (الأعلام، ج ۵، ص: ۶۰)

^۶ . المتوکل علی الله (۵۰۰ - ۵۶۶ هـ / ۱۱۰۶ - ۱۱۷۱ م) أحمد بن سلیمان بن محمد، من نسل الهادي إلى الحق یحیی بن الحسين الحسنی:

من أئمة الزیدیة فی الیمن. ظهر فی أيام حاتم بن عمران سنة ۵۳۲ هـ و دعا الناس إلى بیعته بالإمامة فبايعه خلق كثير، و ملك صعدة و نجران و زبیدا و مواضع متعددة من الدیار الیمنیة، و أخذ صنعا مرتین.

و نسبت بینه و بین حاتم حروب، ثم اصطلحا علی أن یكون لكل منهما ما فی یده من بلاد و حصون. و كانت له مع الباطنیة حروب. و خطب له فی الحجاز و عمی فی أواخر أيامه، و توفي بحیدان من بلاد خولان. له كتاب «أصول الأحكام فی الحلال و الحرام - خ» و «الزاهر - خ» فی أصول الفقه، و «حقائق المعرفة - خ» فی الأصول و الفروع. (الأعلام، ج ۱، ص: ۱۳۳)

سوم محمد بن یوسف الهودی المتوکل علی الله که در عصر محیی الدین در ۶۲۵ در مرسیه محل ولادت محیی الدین قیام نموده و دولت مجدد آل هود را پایه گذاری نمود و هدف خود را نجات مردم از دست موحدین و نصاری و احیاء سنن اسلام اعلام نمود و مردم را ترغیب به شریعت می نمود و بر قسمت هائی از اندلس حکومت نمود و با مسیحیان نبردهائی کرد و چون با دولت بنی العباس پیمان بست آوازه او منتشر شد و در ۶۳۵ کشته شد.^۷

۸۷

با توجه به اینکه نفر اول هم مکان با وطن محیی الدین و دومی هم زمان با وی و سومی هم مکان و هم زمان بوده اند بعید نیست اطلاق لفظ در عصر وی به این افراد - خصوصاً شخص سوم - نیز منصرف بوده است.

قابل توجه است که آمدن اسم متوکل در عبارت فتوحات در کنار تنی چند از پیشینیان دلیل بر این نیست که مراد از آن متوکل عباسی باشد؛ زیرا در این فصل محیی الدین نام عده ای از معاصرین خود را نیز ذکر می کند؛ مانند: موسی سدراتی، ابن جعدون، محمد بن اشرف، معاذ بن اشرس .

۹

با این همه، این وجه هم در عین محتمل بودن و داشتن قرائنی چند، وجهی قوی به نظر نمی رسد؛ زیرا ذکر نام متوکل بدون هیچ قید و قرینه ای و اراده شخصی دیگر غیر از متوکل عباسی بعید به نظر رسیده و این احتمال را ضعیف می کند.

وجه چهارم: محیی الدین در شناخت متوکل عباسی مستضعف بوده است

وجه چهارم آنست که منظور از متوکل همان متوکل عباسی ملعون است؛ ولی محیی الدین در شناخت وی مستضعف بوده است و اطلاعات کافی از او در دست نداشته؛ چون برخی از گزارشگران تاریخ چهره وی را کاملاً بر عکس آن واقعیتی که بوده جلوه داده اند.

در منابع زیدیه کرامات زیادی به وی منسوب است و وی را چنین ستوده اند:

الإمام المتوکل علی الله: هو أبو الحسن أحمد بن سليمان بن محمد بن المطهر بن علي بن الناصر أحمد بن الهادي إلى الحق يحيى بن الحسين، ولد سنة ۵۰۰ هـ، من أكابر أئمة أهل البيت عليهم السلام، كان من العباد الزهاد المجاهدين، يبيع له سنة ۵۳۲ هـ، واستفاض على جميع اليمن، و خطب له ببيع و النخيل، و انتقادت لأحكامه الجبل و الديلم، و توفي عليه ۵۶۶ هـ، و قبره بحدان مشهور مزور، و له مؤلفات منها: أصول الأحكام، و حقائق المعرفة، و رسالة عامة، و كتاب المطاعن، و كتاب الها شمة لأنف الضلال، و شرحها العمدة، و المدخل في أصول الفقه. (رك: التحف ۲۳۱، و طبقات الزيدية ۱/ ۱۳۴). و لغتنامه، متوکل علي (الله)

^۷ . تاریخ مفصل وی را در تاریخ دولت اسلامی در اندلس، ج ۴، ص ۲۹۵-۳۳۰ ملاحظه کنید.

^۸ . تألیف فتوحات در ۵۹۹ آغاز و در ۶۲۹ نسخه اول آن به پایان رسیده و تا حدود ۶۳۶ وی مشغول تهذیب آن بوده است. رك: الفتوحات المکیة، ج ۱، ص ۲۸

از مقدمه عثمان یحیی ؛ و محیی الدین ابن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، ص ۸۱ و ۸۲

^۹ الفتوحات المکیة، ج ۱، ص ۲۷۶-۲۸۰

مرحوم علامه طهرانی و نیز مرحوم استاد آشتیانی درباره این عبارت محیی الدین چنین می‌اندیشیده اند.

مرحوم علامه طهرانی در کتاب شریف روح مجرد می‌فرمایند:

«و اما حقیر کلامش را درباره متوکل ملعون و خبیث، ناشی از عدم وصول او به حقیقت امر میدانم؛ و اگر آنطور که باید و شاید میرسید، چنین حکمی را نمی‌نمود.»

روزی بحث ما با حضرت استادنا الاکرم حضرت علامه فقید طباطبائی قدس الله نفسه بر سر همین موضوع به درازا انجامید. چون ایشان میفرمودند: چطور می‌شود محیی الدین را اهل طریق دانست با وجودیکه متوکل را از اولیای خدا میدانند؟! عرض کردم: اگر ثابت شود این کلام از اوست و تحریفی در نقل به عمل نیامده است - چنانکه شعرانی مدعی است در «فتوحات» ابن عربی تحریفات چشمگیری بعمل آمده است - با فرض آنکه میدانیم: او مرد منصفی بوده است و پس از ثبوت حق انکار نمی‌کرده است، در اینصورت باید در نظیر این نوع از مطالب، او را از زمره مستضعفین به شمار آوریم! ایشان لبخند منکرانه‌ای زدند و فرمودند: آخر محیی الدین از مستضعفین است؟! عرض کردم: چه اشکال دارد؟ وقتی مناط مستضعف، عدم وصول به متن واقع باشد با وجود آنکه طالب در صدد وصول بوده و نرسیده باشد، فرقی ما بین عالم کبیری همچون محیی الدین و عامی صغیری همچون سیاه لشکر سنیان نمی‌باشد! همه مستضعفند اگر انکار و جحودی در میان نباشد» (روح مجرد، ص ۴۳۳)

مرحوم استاد آشتیانی نیز می‌فرمایند:

«... بلکه دوچار هفتواتی شده است که ذکر هفتوات و تناقض گوئیهای او در این رساله، موجب هتک مقام علمی و مرتبه کشفی او است. وی بوا سطره عدم اطلاع از تاریخ و عدم احاطه بأخبار وارده از حضرت ختمی، برخی از اشقیاء را از اولیاء می‌داند؛ مثل اینکه در جزء ثانی فتوحات مکیه در بیان اقسام اقطاب و تقسیم آنها به کسانی که واجد خلافت و قطبیت ظاهری و باطنی بودند، و کسانی که فقط مقام خلافت و قطبیت باطنی را احراز کرده‌اند، گوید: «و منهم من یكون ظاهرا الحکم و یحوز الخلافة الظاهرة، كما حاز الخلافة الباطنة من جهة المقام کابی بکر و عمر و عثمان و علی و حسن و معاویة بن یزید و عمر بن عبد العزیز و المتوکل».

موضوع قطبیت خیلی نزد محیی الدین سهل و ساده بوده است. شمردن متوکل ناصبی، از اقطاب باطنی و ظاهری، خیلی عجیب بنظر می‌آید.» (شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، ص: ۹۲۱)

بررسی

شاید در نگاه اول این احتمال بعید بنماید؛ چون محیی الدین فردی عالم و مطلع بوده و معمولاً به تاریخ و سیره واقف است و مثل وی را در چنین مسأله تاریخی مستضعف شمردن آن قدر بعید است که مرحوم علامه طباطبائی روحی فداه در پاسخ آن لبخندی منکرانه زده و فرموده‌اند: **آخر محیی الدین از مستضعفین است؟!!**

ولی حقیقت اینست که این احتمال از همه احتمالات به واقعیت تاریخ نزدیکتر است.

توضیح آنکه این کلام محیی الدین در بخشهای آغازین فتوحات آمده است و مربوط به دوره میانسالی محیی الدین، دورانی که هنوز به وی مقام کمال نرسیده بود می‌باشد. علاوه بر آنکه بعد از رسیدن به کمال نیز گرچه عارف دسترسی به عوالم غیبی می‌یابد ولی چون موظف به مراجعه بدان نیست، در قضاوت‌های خود بر اساس علوم حصولی و معلومات عادی و متعارف خود قضاوت نموده و حکم می‌نماید. پس در هر حال این کلام وی مبتنی بر آگاهی‌های تاریخی وی است.

از دیگر سو بر خلاف تصور ما که وضعیت تاریخی متوکل عباسی را وضعیتی مسلم می‌پنداریم، دستگاه جعل حدیث عباسی و اموی برای پوشاندن عیبهای وی تلاشی فراوان نموده و برای وی فضائل بسیاری ساخته‌اند به طوریکه چهره وی در ادبیات جمعی از اشعریان کاملاً عکس واقعیت است؛ او را شخصی موالی و محب امیرالمؤمنین علیه‌السلام و سادات معرفی نموده و او را احیاگر حدیث و سیره و سنت نبوی پس از سالها رواج بدعت می‌شمردند که با احیاء سنن و اکرام محدثین (از جمله احمد بن حنبل) و جمع نمودن و دعوت همگی به سامراء و نجات بخشیدن مردم از فتنه خلق قرآن و داشتن کرامات و مخالفت با تفویض و اعتزال و ... در کنار عمر بن عبدالعزیز دومین خلیفه اهل معنی و متقی محسوب میشود.

این نگاه نگاهی است که به شکل کامل در ادبیات محیی الدین رحمه‌الله منعکس شده است.

در ذیل به عبارات دو تن از مورخین که چنین نگاهی دارند، اشاره می‌شود:

نمونه اول: حسین بن احمد بن علی عباسی در الاساس فی انساب بنی العباس پس از آنکه شرح حال واثق (برادر متوکل) را آورده و درباره‌اش گفته:

«قال یحیی بن اکثم: ما أحسن إلی آل أبي طالب ما أحسن إلیهم الوائق، ما مات و فیهم فقیر.»

به شرح حال متوکل پرداخته و گوید:

«و كان المتوكل متمذهباً بمذهب الشافعي وهو اول من تمذهب من الخلفاء. وأخرج عن أحمد بن حنبل قال: سهرت ليلة ثم نمت فرأيت في نومي كأن رجلاً يعرج بي إلى السماء و قائلاً يقول:

ملك يقاد الى مليك عادل متفضّل في العفو ليس بجائر

ثم أصبحنا فجاء نعي المتوكل من سرّ من رأى إلى بغداد.

و أخرج عن عمرو بن شيبان الجهني قال رأيت في الليلة التي قتل فيها متوكل في المنام قائلاً يقول:

يا نائم العين في اوطان الجسمان أفض دموعك يا عمرو بن شيبان

أما ترى الفئة الأرجاس ما فعلوا بالهاشمي و بالفتح بن خاقان

وافى إلى الله مظلوماً تضحّ له أهل السموات من مثني و وحدان

و سوف يأتيكم أخرى مسومة توقّعوها لها شأن من الشأن

فابكوا على جعفر و ارثوا خليفتم فقد بكاه جميع الإنس و الجانّ

ثم رأيت المتوكل في النوم بعد اشهر، فقلت ما فعل الله بك؟ قال غفر بقليل من السنة أحييتها.» (الأساس في أنساب بني العباس، ص ۸۲ و ۸۳)

در این عبارات و اشعار مقامات جعلی متوکل را به و ضوح می بینم که اولین خلیفه ای است که به مذهبی گرویده و همه انس و جن و اهل آسمانها بر او گریه کرده اند و به واسطه احیاء سنن خداوند وی را بخشیده است.

نمونه دوّم:

روشن تر از عبارات حسین بن أحمد عبّاسی، عبارات ابن عساکر در تاریخ مشهور خود در شرح حال متوکل است. گرایشهای اموی ابن عساکر و تأثیرپذیرفتن وی از فضای دمشق بحثی است که در جای خود باید به آن پرداخت . فعلاً سخن فقط در

۱. به عنوان نمونه رک: تاریخ قیام و مقتل جامع سیدالشهداء علیه السلام، ج ۱، ص ۹۱

چهره معرفی شده از متوکل لعنة الله عليه در کتاب تاریخ مدینه دمشق است که قسمتهائی از آن را که نگاه مثبت ابن عساکر از آن هویدا است در اینجا مرور می‌کنیم؛ وی در شرح حال متوکل آورده است:

«جعفر المتوکل بن محمد المعتصم ابن هارون الرشید بن محمد المهدي بن عبد الله المنصور ابن محمد بن علي بن عبد الله بن العباس؛ بویع بالخلافة بعد موت أخيه هارون الواثق بمشاوره في ذلك... و كان المتوکل رأى في النوم كأن سكرًا سليمان نينا سقط عليه من السماء، مكتوبًا عليه: جعفر المتوکل علي الله. فلما صلى علي الواثق قال محمد بن عبد الملك: نسئمه المنتصر، و خاض الناس في ذلك، فحدث المتوکل أحمد بن أبي دؤاد بما رآه في منامه، فوجده موافقا، فأمضى، و كتب بذلك للآفاق... و لما بويع أظهر السنة و بسطها و نصر أصحاب السنة...»

قال علي بن الجهم السامي: وجه إلي المتوکل فأتيته، فقال لي: رأيت النبي صلى الله عليه و سلم الساعة في المنام، فقمتم إليه فقال لي: تقوم إلي و أنت خليفة؟ فقلت له: أبشر يا أمير المؤمنين، أما قيامك إليه فقيامك بالسنة، و قد عدك من الخلفاء. قال: فسر بذلك.

كان إبراهيم بن محمد التيمي قاضي البصرة يقول: الخلفاء ثلاثة: أبو بكر الصديق، قاتل أهل الردة حتى استجابوا له، و عمر بن عبد العزيز ردّ مظالم بني أمية، و المتوکل محا البدع، و أظهر السنة. قال محمد بن عبد الملك بن أبي الشوارب: جعلت دعائي في المشاهد كلها للمتوکل، و ذلك أن عمر بن عبد العزيز جاء الله به يرد المظالم، و جاء الله بالمتوکل يردّ الدين.

قال هشام بن عمار: سمعت المتوکل يقول: وا حسرتي علي محمد بن إدريس الشافعي رحمه الله كنت أحب أن أكون في أيامه فأراه، و أشاهده، و أتعلم منه، فإني رأيت رسول الله صلى الله عليه و سلم في المنام ثلاث ليل متواليات و هو يقول: يا أيها الناس، إن محمد بن إدريس المطلبي قد صار إلي رحمة الله، و خلف فيكم علماً حسناً فاتبعوه تهتدوا، فإن كلام المطلبي سنتي، يا أيها الناس، من ترحم علي محمد بن إدريس الشافعي غفر الله تعالى له ما أسرّ و ما أعلن. ثم قال المتوکل: اللهم صلّ علي محمد و علي آلّه و أصحابه، و ارحم محمد بن إدريس رحمة واسعة، و سهّل عليّ حفظ مذهبه، و انفعني بذلك.

حكى علي بن الجهم عن المتوکل، كلاماً، و قد بلغه أن رجلاً أنكر علي رجل ينتمي إلي التشيع و قال قولاً أغرق فيه من مدح أمير المؤمنين علي بن أبي طالب، فغضب المتوکل و قال: الناسب هذا المادح إلي الغلو جاهل، و هو إلي التقصير أقرب، و هل أحد بعد رسول الله صلى الله عليه و سلم من أئمة الإسلام أحقّ بكل ثناء حسن من علي!

وجّه المتوكل إلى أحمد بن المعدّل و غيره من العلماء فجمعهم في داره، ثم خرج عليهم فقام الناس كلهم له غير أحمد بن المعدّل فقال المتوكل لعبيد الله: إنّ هذا لا يرى بيعتنا. فقال له: بلى، يا أمير المؤمنين، ولكن في بصره سوء. فقال أحمد بن المعدّل: يا أمير المؤمنين، ما في بصري سوء، ولكنني نزهتك من عذاب الله، قال النبي صلى الله عليه وسلم: «من أحب أن يتمثل له الرجال قياماً، فليتبوأ مقعده من النار» فجاء المتوكل فجلس إلى جنبه. قال يزيد المهلبى: قال لي المتوكل يوماً: يا مهلبى، إن الخلفاء كانت تتصعب على الرعية لتطيعها، وأنا ألين لهم ليجبوني فيطيعوني...

قال عمرو بن شيبان الحلبي: رأيت في الليلة التي قتل فيها المتوكل فيما يرى النائم حين أخذت مضجعي كأن آتيا أتاني فقال:

يا نائم العين في أوطار جثمان	أفض دموعك يا عمرو بن شيبان
أما ترى الفتية الأرجاس ما فعلوا	بالهاشمي وبالفتح بن خاقان
وافى إلى الله مظلوما فضجّ له	أهل السموات من مثى و وحدان
و سوف تأتيكم أخرى مسومة	توقعوها لها شأن من الشأن
فابكوا على جعفر وارثوا خليفتم	فقد بكاه جميع الإنس و الجان

قال: فأصبحت فإذا الناس يخبرون أن جعفر المتوكل قد قتل في هذه الليلة.

قال أبو عبد الله: ثم رأيت المتوكل بعد هذا بأشهر كأنه بين يدي الله تعالى، فقلت: ما فعل بك ربك؟ قال: غفر لي. قلت: بماذا؟ قال: بالقليل من السنّة تمسكت بها. قلت: فما تصنع ها هنا؟ قال: أنتظر محمداً ابني، أخاصمه إلى الله الحليم العظيم الكريم...

قال أبو أيوب جعفر بن أبي عثمان الطيالسي: أخبرني بعض الزمزمة الذين يحفظون زمزم قال: غارت زمزم ليلة من الليالي، فأرخناها فجاءنا الخبر أنها كانت الليلة التي قتل فيها جعفر المتوكل...

في سنة أربع و ثلاثين [و مئتين] استقدم [المتوكل] المحدثين إلى سامرا و أجزل عطاياهم و أكرمهم، و أمرهم أن يحدثوا بأحاديث الصفات و الرؤية .. و توفر دعاء الخلق للمتوكل و بالغوا في الثناء عليه و التعظيم له. و في سنة خمس و ثلاثين [و مئتين] ألزم المتوكل النصارى بلبس الغل...

و أخرج عن أحمد بن حنبل قال: سهرت ليلة ثم نمت، فرأيت في نومي كأن رجلاً يعرج بي إلى السماء و قائلاً يقول:

ملك يقاد إلى ملك عادل متفضل في العفو ليس بجائر

ثم أصبحنا فجاء نعي المتوكل من سر من رأى إلى بغداد..

١. تاريخ مدينة دمشق، ج ٧٢، ص ١٥٧ - ١٧٠

در این عبارات می‌بینیم که ابن عساکر نه فقط از نصب و عداوت متوکل با اهل بیت چیزی نمی‌گوید و او را عیاش و شراب‌خوار و قمارباز معرفی نمی‌کند، بلکه متوکل را انسانی مؤمن و متدین و عادل و احیاء‌گر سنن الهی و محب امیرالمؤمنین علیه‌السلام و معتقد به تفضیل آن حضرت بر دیگر صحابه و مدافع تشییع و اکرام‌کننده محدثین و صاحب خوابهای صادقه و کرامات و خلاصه یکی از سه خلیفه بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم (أبو بکر و عمر بن عبدالعزیز و متوکل) قرار داده که در رحلت او آسمانیان و انس و جن گریسته‌اند.

ابن عساکر از مطاعن و صفات مذموم متوکل فقط اشاره‌ای گذرا به تخریب مزار مقدس حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام نموده، زیرا شهرت این مطلب آن چنان است که قابل انکار یا کتمان نبوده و با این همه این مسأله را نیز بر تعصب و غیرت متوکل بر احیاء سنت (و نه بر نصب و عداوت با شیعیان) حمل نموده و گوید:

«و في سنة ست و ثلاثين أمر بهدم قبر الحسين، و هدم ما حوله من الدور و أن يعمل مزارع، و منع الناس من زیارته، و خرب، و بقي صحراء. و كان المتوکل معروفًا بالتعصب، فتألم المسلمون من ذلك. و كتب أهل بغداد شتمه على الحيطان و المساجد، و هجاه الشعراء».

باری در اینجا توجه به نکاتی مفید است:

نکته اول:

محبی‌الدین عربی رحمه‌الله از شاگردان بلاواسطه ابن عساکر است و تاریخ را در نزد وی فراگرفته و لذا در مسائل تاریخی به شدت از وی متأثر است؛ چنانکه در مسائل کلامی و فقهی از ابن حزم متأثر می‌باشد و تحلیل افکار وی بدون مراجعه به این منابع از نظر علمی اصلاً روا نیست.

به طور کل تحلیل فقه و عقائد و تاریخ اهل تسنن محتاج با آشنائی با فضای فکری و نحله‌ها و مکاتب فقهی، کلامی، تفسیری و تاریخی ایشان است که معمولاً به علت دوری ما از جوامع اهل تسنن در حوزه‌های علمیه مورد عنایت قرار نمی‌گیرد و به اشتباه آراء بزرگان اهل تسنن در چارچوب تفکر شیعی تحلیل می‌شود.

نمونه‌ای که اکنون گذشت از نمونه‌های روشن این مسأله است که برخی در آن عقائد محبی‌الدین عربی را در سایه اعتقاد ما شیعیان نسبت به متوکل تحلیل نموده‌اند؛ این نمونه می‌تواند برای ما الگویی در تحلیل دیگر آثار بزرگان اهل تسنن باشد.

نکته دوم:

با توجه به همین بحث ساده به خوبی می فهمیم کسانی که می گویند محیی الدین ناصبی بوده؛ چون از متوکل دفاع نموده است چقدر به بیراهه رفته اند.

متوکلی که محیی الدین عربی از او دفاع می نماید، متوکلی است که از مدافعان امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و آن حضرت را بر همه صحابه تفضیل می داده است و کلمات شیعیان را در مدح آن حضرت غلو نمی دانسته بلکه آن را تقصیر شمرده و کمتر از شأن آن حضرت می دانسته است.

دفاع از متوکل در این فضا به هیچ روی نشان ناصبی بودن محیی الدین نیست و اصولاً اگر کسی با آثار محیی الدین آشنا باشد احتمال ناصبی بودن وی را نمی دهد و یقین می کند که عشق و ولاء وی به خاندان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به مراتب بیشتر از عموم شیعیان است که نمونه هائی از آن گذشت.

نکته سوم:

بر فرض که محیی الدین متأثر از جریان تاریخ نگاری ابن عساکر نبود باز هم از جهت علمی نمی توانستیم وی را نسبت به ناصبی گری بدهیم. با توجه به تصریحات فراوان محیی الدین به محبت و بلکه عشق به اهل بیت علیهم السلام از جهت فن فهم متن مجبور بودیم که کلام وی را حمل بر تقیه کنیم یا همچون مرحوم آیه الله حاج سید محمود زنجانی مراد وی را از متوکل کسی غیر از خلیفه ملعون عباسی بشمریم و از جهت فنی راهی دیگر وجود نداشت.

نکته چهارم:

هیچ کس از یزرگان برای محیی الدین ادعای عصمت نکرده و همگی به اشتباهاتی از وی معترفند. دامنه این اشتباهات بیشتر علوم نقلی چون فقه و تاریخ است که وی آنها را در دامن اهل تسنن آموخته و تحت تأثیر آن جریان ذهنش شکل گرفته است.

ولی این اشتباهات نشان دهنده مراتب قلبی و باطنی محیی الدین نیست، چون وی راه قابل اعتماد دیگری برای کشف حقائق تاریخی نداشته است و اخلاص و حقیقت جوئی آشکار از آثار محیی الدین اقتضاء می کند که اگر حقیقت را می فهمید از آن عدول نمی کرد.

در میان شیعیان نیز در دوره‌ها مختلف بوده‌اند کسانیکه به اشتباه برخی از خلفای جور را از خوبان پنداشته‌اند یا برخی از دشمنان سفاک و خونریز را از موالیان شمرده‌اند (مانند قضاوت صاحب کشف الغمه درباره مامون عباسی لعنة الله علیه) ولی مسلماً این اشتباهات ضرری به عدالت و تقوای ایشان نمی‌زند.

از حضرت امام صادق علیه السلام این مضمون مروی است که خداوند کسی را به خاطر دوست داشتن یکی از اهل نار ثواب و پاداش می‌دهد چون آن شخص محب از سر جهلش به خاطر خداوند آن جهنمی را دوست می‌داشته است؛ و مسلماً اشتباه محیی‌الدین در این باب از این نوع است؛ چون وی به اعتقاد به آنکه متوکل ملعون از محبین رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام است به وی احترام کرده و او را از خوبان شمرده است.

برقی در محاسن روایت می‌کند عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْوَاسِطِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبَانَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَحَبَّ رَجُلًا لِلَّهِ لَأَثَابَهُ اللَّهُ عَلَى حُبِّهِ إِيَّاهُ وَإِنْ كَانَ الْمَحْبُوبُ فِي عِلْمِ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ النَّارِ وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَبْغَضَ رَجُلًا لِلَّهِ لَأَثَابَهُ اللَّهُ عَلَى بُغْضِهِ إِيَّاهُ وَ لَوْ كَانَ الْمُبْغِضُ فِي عِلْمِ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ .

جهت حسن ختام سزاوار است این چند کلمه را با عبارات نورانی و منصفانه حضرت علامه طهرانی قدس سره به پایان بریم آنجا که فرمودند:

«باری، آنچه را که در باره اقطاب حائز خلافت ظاهریتی و باطنیه از جمله متوکل از او نقل شد، این نقل، عین واقع است و محیی‌الدین در ص ۶ از ج ۲، باب ۷۳ از «فتوحات» ذکر کرده است. و حواری بودن زبیر را در ص ۸ آورده است.

ولی سخن در اینجاست که آیا از يك عالم سنی مذهب مالکی مرام که از بدو امرش در محیط عامه و مدارس و مکتبه‌های آنان رشد و نما کرده است و با علمای شیعه و مکاتب ایشان سر و کار نداشته است و در مدینه و کوفه نبوده است، بیش از این را میتوان توقع داشت؟! بقدری این مرد با انصاف بوده است که از آراء و افکار خاصه او که مخالف عامه می‌باشد وی را شیعه دانسته‌اند و در اثبات تشیع او پایمردی نموده‌اند.

این مطلب گرچه در نزد ما تمام نیست ولی میگوئیم: چرا به او ناصبی میگوئید؟! چرا دشمن اهل بیت به شمار می‌آورید؟! همینقدر که معاویه را رد کرده است و خلفای بنی امیه و جانران بنی عباس را قبول نکرده است و لا اقل

^{۱۲}. کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۸۲

^{۱۳}. المحاسن، ج ۱، ص ۲۶۵

حاضر شده است معاویه بن یزید و عمر بن عبد العزیز را در ردیف امیر المؤمنین و امام حسن مجتبی علیهما السلام قرار دهد ممنون باشید! و برای وی دعا کنید تا پرده جهلش بکلی پاره شود، و صریحاً شیخین را از خلفای غاصب و طلحین را از متجاوزان به حق امام مفترض الطاعة بداند!

شما وی را شیخ مفید شیعه خالص و عالم تربیت شده در مکتب تشیع فرض کرده‌اید، آنوقت اشکال می‌کنید: چرا اینطور؟! چرا آنطور؟! و اما حقیر کلامش را در باره متوکل ملعون و خبیث، ناشی از عدم وصول او به حقیقت امر میدانم؛ و اگر آنطور که باید و شاید میرسید، چنین حکمی را نمی‌نمود.

روزی بحث ما با حضرت استادنا الاکرم حضرت علامه فقید طباطبائی قدس الله نفسه بر سر همین موضوع به درازا انجامید. چون ایشان می‌فرمودند: چطور می‌شود محیی الدین را اهل طریق دانست با وجودیکه متوکل را از اولیای خدا میدانند؟! عرض کردم: اگر ثابت شود این کلام از اوست و تحریفی در نقل به عمل نیامده است - چنانکه شعرانی مدعی است در «فتوحات» ابن عربی تحریفات چشمگیری بعمل آمده است - با فرض آنکه میدانیم: او مرد منصفی بوده است و پس از ثبوت حق انکار نمی‌کرده است، در اینصورت باید در نظیر این نوع از مطالب، او را از زمره مستضعفین به شمار آوریم! ایشان لبخند منکرانه‌ای زدند و فرمودند: آخر محیی الدین از مستضعفین است؟!

عرض کردم: چه اشکال دارد؟ وقتی مناط استضعاف، عدم وصول به متن واقع باشد با وجود آنکه طالب در صدد وصول بوده و نرسیده باشد، فرقی ما بین عالم کبیری همچون محیی الدین و عامی صغیری همچون سیاه لشکر سنیان نمی‌باشد! همه مستضعفند اگر انکار و جحودی در میان نباشد. همانطور که ابو بکر و عمر و عثمان از تحریف سیر تاریخ حق کمتر از متوکل نبوده‌اند. آنها اساس را خراب کردند تا متوگلی و یا متوکل هائی بر رقاب مسلمانان ظالمانه حکومت کردند. و اگر شما بخواهید تمام سنیان را که قائل به حقایق شیخین می‌باشند از زمره جاحدین و منکرین بدانید، دیگر فرقه مستضعفی در میانه باقی نخواهد ماند؛ در حالیکه میدانیم بسیاری از آنها مردمان منصف هستند ولی حق به آنها نرسیده است و اگر برسد می‌پذیرند، مانند شیخ سلیم بشری رئیس اعظم جامع اهر و شخص اول علم در عالم عامه که با مکاتبات مرحوم آیه الله عاملی سید عبد الحسین سید شرف الدین اعلی الله مقامه از باطل برجست و به حق گرائید!

^{۱۴}. روح مجرد، ص ۴۳۷ و ۴۳۸